

## نقش عاشورا و عزاداری‌های عصر ائمه علیهم‌السلام در سقوط امویان و پیروزی عباسیان

محمدطاهر رفیعی\*

### چکیده

واقعه خونین و غمناک عاشورا هرچند از دید امویان نقطه عطفی در تاریخ خلافت اموی به شمار می‌رفت، اما در واقع این قضیه بستر سقوط آنان را فراهم ساخت؛ زیرا با وجود آنکه در آغاز تعداد اندکی از مسلمانان به یاری حسین بن علی علیه‌السلام در کربلا حضور یافتند، ولی با شهادت آن حضرت روحیه انقلابی مردم زنده گردید و قیام‌های پیاپی بر ضد خلفای اموی و سپس عباسی صورت گرفت.

این نوشتار درصدد است با تحقیق کتابخانه‌ای مبتنی بر روایات و یافته‌های تاریخی، به مهم‌ترین عوامل سقوط امویان و پیروزی عباسیان اشاره نموده و نقش عاشورای حسینی و عزاداری عصر ائمه علیهم‌السلام را در این میان بررسی نماید.

با توجه به اهمیت قیام حسینی در تاریخ اسلام و شیعه، حرکت‌های انقلابی و شهادت‌طلبانه دوستان اهل بیت که در نهایت به سقوط امویان و پیروزی عباسیان تمام شد، تنها با الهام‌پذیری از قیام عاشورا قابل تحلیل است. در این میان، اهتمام امامان شیعه بر ترویج اهداف عاشورا از طریق عزاداری و زیارت نقش مهمی داشته است، هرچند این سخن به معنای کم‌رنگ نمودن سایر عوامل تأثیرگذار در این مسئله نیست.

**کلیدواژه‌ها:** عاشورا، عزاداری، امویان، عباسیان، سقوط، پیروزی.

## مقدمه

هرچند به پیامدهای سیاسی - اجتماعی سوگواری‌هایی که در عصر ائمه علیهم‌السلام و با رهنمودهای آنان برای شهدای کربلا برگزار می‌شد، توجه کمتری شده است. از جمله در کتاب *واقعة کربلاء فی الوجدان الشعی* نوشته محمد مهدی شمس‌الدین، از اشعار و مراثی زمان ائمه علیهم‌السلام با توجه به ارزش، جایگاه، آثار و پیامدهای آن بحث شده است؛ و ضمن پرداختن به ادوار و مراحل عزاداری از عاشورا تا عصر حاضر، به جایگاه سیاسی آن، در عصر ائمه علیهم‌السلام نیز اشاراتی اشاره شده است.

سید صالح شهرستانی در *تاریخ النیاحه علی الإمام الشهید الحسین بن علی علیه‌السلام* با بررسی تاریخ سوگواری امام حسین علیه‌السلام از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا عصر حاضر، محدودیت‌های سوگواری در عصر ائمه علیهم‌السلام و عکس‌العمل خلفای اموی و عباسی در برابر عزاداری را بیان داشته است.

حسن‌الأمین لبنانی در جلد اول *دائرة المعارف الاسلامیة الشعیبة* با طرح مباحثی در رابطه با عزاداری امام حسین علیه‌السلام در عصر ائمه علیهم‌السلام و پس از آن، در خصوص پیامدهای سیاسی - اجتماعی عزاداری آن زمان نیز مباحث سودمندی ارائه داده است.

در پژوهش‌های معاصران نیز، مباحثی مفیدی درباره آثار و فواید و فلسفه عزاداری امام حسین علیه‌السلام مطرح شده، اما در خصوص موضوع فوق بحث کمتری صورت گرفته است. بنابراین، نوشتار حاضر با طرح پرسش‌های زیر، به تبیین جایگاه عزاداری عصر ائمه علیهم‌السلام در حفظ عاشورا و اسلام می‌پردازد:

- چه عواملی در سقوط امویان و پیروزی عباسیان نقش داشت؟

- عاشورا و سوگواری‌های پیشوایان دین و دوستان اهل بیت تا چه حد در این میان تأثیرگذار بود؟

ریشه‌های حکومت امویان به زمان انتخاب معاویه بن ابی سفیان، به عنوان والی شام، از سوی خلفای پیشین، برمی‌گردد. هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به خلاف رسید، دستور برکناری معاویه را صادر نمود، ولی او به جنگ با امام برخاست و در نهایت، به خاطر بی‌وفایی یاران امام علی علیه‌السلام و حيلة سعد بن وقاص، نتیجه جنگ به نفع معاویه خاتمه یافت.<sup>(۱)</sup> در زمان خلافت حسن بن علی علیه‌السلام نیز، معاویه با لشکر بزرگی از شام به جنگ با امام علیه‌السلام به سمت عراق آمد، ولی بی‌وفایی و ضعف یاران عراقی، بار دیگر نتیجه رویارویی را به نفع معاویه خاتمه داد که به امضای پیمان صلح با معاویه انجامید. براساس این صلح‌نامه، قرار شد حکومت اسلامی به معاویه واگذار گردد، ولی پس از مرگ او، خلافت به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بازگردانده شود.<sup>(۲)</sup> اما معاویه با نادیده گرفتن مفاد صلح‌نامه، فرزند خود یزید را به ولیعهدی تعیین کرد.<sup>(۳)</sup> به خلافت رسیدن یزید سرآغاز سقوط امویان گردید؛ زیرا دیری نگذشت که روحیه خودکامگی و ضددینی یزید، حکومت امویان را از درون و بیرون با چالش‌های بزرگی روبه‌رو ساخت که در نهایت، سقوط حکومت آنان به دست عباسیان را در پی داشت. قیام سیدالشهداء علیه‌السلام و شهادت رقت‌آور آن حضرت، هرچند در ظاهر پیروزی امویان را نشان می‌داد، ولی حضور فعال اسرای اهل بیت در کوفه و شام و پس از آن، فعالیت‌های آگاهی‌بخش امامان معصوم علیهم‌السلام و دوستانشان، ماهیت قیام عاشورا به خوبی تبیین گردید. از همین جا بود که هرگاه مسلمانان کوچک‌ترین فرصتی برای اعتراض‌های مسلحانه بر ضد خلفای اموی و عباسی به دست می‌آوردند، از آن دریغ نمی‌کردند. از همین رو، تبیین نقش عاشورا در سقوط امویان و پیروزی عباسیان مورد توجه جدی نویسندگان قرار گرفته و آثار فراوانی در این زمینه تدوین شده است.

که بیشتر تحت تأثیر مسائل ارزشی و معنوی به انسان دست می‌دهد؛ همانند گریه در فقدان بزرگان علمی و دینی، به خاطر محروم شدن از بهره‌مندی از دانش‌ها و معنویت‌های آنان، گریه بر مظلوم که نمونه بارز آن، عزاداری و گریه‌های پیشوایان دین و شیعیان بر شهادت ائمه اطهار علیهم‌السلام و سیدالشهداء علیه‌السلام است. همچنین در این قسم، گریه و عزاداری سیاسی قرار می‌گیرد؛ آن‌گونه که امام خمینی ره فرموده است: «زنده نگه داشتن عاشورا یک مسئله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داده، یک مسئله سیاسی است.»<sup>(۸)</sup>

پس با وجود آنکه اصل گریه بر مصیبت، یک امر طبیعی است که ناخودآگاه به وجود می‌آید؛ ولی جهت‌دهی گریه اختیاری در دست خود فرد است، که آیا از این حالت تنها برای تسکین و آرامش درونی خود استفاده می‌کند، یا به اهداف دیگری نیز می‌اندیشد؛ زیرا او در وضعیتی نیست که نتواند همانند اولی تصمیم‌گیری نماید، بلکه در یک موقعیت ویژه‌ای قرار دارد که می‌تواند اهداف مهمی را با این گریه‌ها دنبال نماید. و این ویژگی در سوگواری‌های موردنظر پیشوایان دین به وضوح یافت می‌شود.

### عوامل سقوط حکومت امویان

سقوط امویان تحت تأثیر عوامل گوناگونی از جمله اختلافات داخلی، زنده شدن روحیه تعصب‌های قبیله‌ای میان آنان و قیام‌های مخالفان، همانند قیام شیعیان، علویان و عباسیان، به وقوع پیوست. به طور کلی، چالش‌هایی که امویان با آن روبه‌رو گردیدند در دو بخش عمده داخلی و خارجی قابل ارزیابی است. در بعد داخلی، می‌توان به اختلافات و در نتیجه، ضعف‌هایی اشاره کرد که دامنگیر آنان شده بود.<sup>(۹)</sup> بعد خارجی نیز شامل اعتراضات مردمی می‌شد که با استفاده از فرصت‌های موجود، تحت تأثیر

پس از واقعه عاشورا، مسلمانان بسیاری در اعتراض به حکومت خلفای اموی قیام نمودند، تا آنکه با قیام عباسیان، حکومت امویان خاتمه یافت و فصل دیگری در تاریخ خلافت شروع گردید. در ظاهر، عوامل گوناگونی در سقوط و صعود امویان و عباسیان نقش داشت، ولی انگیزه انتقام گرفتن خون شهدای کربلا بزرگ‌ترین توجیه قیام‌های دوستان اهل بیت بود، به گونه‌ای که حتی گاهی دیگران نیز در صدد بهره‌گیری از این فرصت برمی‌آمدند. الهام‌پذیری از خط سرخ حسینی، مهم‌ترین عامل به وجود آمدن روحیه انقلابی میان مسلمانان به شمار می‌آید؛ چنان‌که اهتمام ویژه معصومان علیهم‌السلام بر گرامیداشت واقعه عاشورا نیز بیشتر برای آن بود تا خاطره عاشورا و اهداف قیام سیدالشهداء علیه‌السلام به درستی احیا و حفظ شود و در مجالس سوگواری نیز زمینه شناخت حقایق فراهم گردد. در مفهوم عزاداری، رثا و گریه، و نیز اجتماع نمودن و بیان محاسن و پرداختن به مسائل مهم زمان در ضمن اشعار و گفتار نهفته است؛ زیرا عزه و عزا به معنای گروهی از مردم است که همدیگر را در رنج و مصیبت به صبر وادارند.<sup>(۴)</sup> و «مرثیه نمودن بر میت؛ یعنی گریه نمودن بر او، ستایش نمودن و شمردن نیکی‌های وی، و همچنین سرودن اشعار درباره او.»<sup>(۵)</sup>

بنابراین، اینکه در روایات به شیعیان سفارش شده است که در روز عاشورا همدیگر را در مصیبت امام حسین علیه‌السلام تعزیت گویند (وَلْيُعِزَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا)<sup>(۶)</sup> تنها به ابراز احساسات فردی محدود نمی‌شود؛ زیرا لفظ «گریه»، همچنین واژه‌های «بکاء»، «دمع» و «عبرة» که در عربی، به معنای جاری شدن آبی است از چشم در وقت شوق، سوزش دل به خاطر مصیبت، ترس و یا غیر آن،<sup>(۷)</sup> همانند عزاداری به اختیاری و غیراختیاری تقسیم می‌شود. گریه غیراختیاری آن است که به خاطر داغدیدگی واقعی، شخص بی‌اختیار اشک می‌ریزد؛ و گریه اختیاری آن است

مشکلات درونی بنی‌امیه، به وجود آمده و به شکل قیام‌های بزرگ ظهور می‌یافت.

### عوامل درونی

عوامل درونی سقوط امویان به اختلافات و مشکلاتی ارتباط می‌یافت که بیشتر متأثر از دو امر بود: یکی مسئله ولیعهدی و دیگری تشدید تعصب‌های قبیله‌ای.

تعیین ولیعهدی یزید از سوی معاویه، تبدیل به یک سنت نزد امویان گردید و پس از آن، هر حاکمی در تلاش بود تا یکی از نزدیکان و ترجیحاً فرزند خود را، به ولیعهدی برگزیند. به طور طبیعی، این رفتار، اعتراض سایر امویان را نیز در پی داشت و اولین چالش آن در ولیعهدی معاویه پسر یزید آشکار گردید. وقتی یزید فرزند نوجوان خود معاویه را که شخصی بی‌علاقه به حکومت و بی‌تجربه در امور مملکت بود، به ولیعهدی برگزید، این کار برای مروان بن حکم که خود را بزرگ امویان می‌دانست، بسیار گران تمام شد و نمی‌توانست بپذیرد که با وجود وی فردی همانند معاویه بن یزید در رأس حکومت باشد. چنان‌که هنگام دفن معاویه (که پس از مدت کوتاهی، از خلافت استعفا داد و بسیار زود از دنیا رفت)، مروان خواسته‌های درونی خود را این‌گونه ابراز کرد: «ابو لیلی (معاویه بن یزید) از دنیا رفت و پس از او پادشاهی مال کسی است که بر دیگران پیروز گردد.»<sup>(۱۰)</sup>

مهم‌تر آنکه معاویه هیچ‌کاری در زمان حکومت خود انجام نداد و بلکه پس از زمان کوتاهی، بدون آنکه کسی را به جانشینی خود معرفی کند، از قدرت کناره‌گیری کرد و دلایل استعفای خود را، ضمن خطبه‌ای در مسجد شام، این‌گونه شرح داد: «جدم معاویه بر سر خلافت با کسی که سزاوارتر و شایسته‌تر از او بود، به نزاع برخاست و آن را از آن خویش کرد. پس از او، پدرم عهده‌دار خلافت شد که هیچ‌گونه شایستگی آن را نداشت و من نمی‌خواهم با

خدای عزوجل دیدار کنم در حالی که بار مظلّمه شما بر دوشم باشد. شما اختیار دارید خلافت را به هر که می‌خواهید واگذار نمایید.»<sup>(۱۱)</sup>

وقتی مردم اصرار نمودند که با تعیین جانشین، حکومت را از سردرگمی نجات دهد، او در پاسخ آنان گفت: «به خدا قسم، من از این خلافت در زندگی‌ام بهره‌ای نبردم، پس چگونه مسئولیت آن را پس از مرگم به عهده گیرم؟ اگر خیر و برکتی در آن بود تاکنون سفیانیان از آن به اندازه کافی سود برده‌اند، من نمی‌خواهم شیرینی آن را برای بنی‌امیه بگذارم و خودم تلخی‌های آن را (رنج و عذاب اخروی آن را) بچشم.»<sup>(۱۲)</sup>

در نتیجه، با مرگ معاویه پسر یزید، در سال ۶۴، حکومت امویان دچار اختلاف، ضعف و پراکندگی شکننده‌ای گردید، چنان‌که در هنگام دفن معاویه شاعری به نام أرغم فزاری این شعر را خواند: «گویا می‌بینم که دیگ‌های فتنه در حال جوشیدن است و پادشاهی پس از ابو لیلی (معاویه) مال کسی است که (در این فتنه) پیروز گردد.» عده‌ای همانند ضحاک بن قیس که قبلاً والی شام نیز بود، از زیریان در مکه طرفداری می‌کردند.<sup>(۱۳)</sup> شرایط به گونه‌ای پیش آمد که حتی ابن‌زیاد نتوانست در بصره به حکومت خود ادامه دهد، بلکه تمام اختیارات را به مردم بصره واگذار نمود و به آنها گفت: «یزید در شام مُرد و مردم پس از او اختلاف نموده‌اند. شما... مردی را خودتان انتخاب کنید که مورد پسند شما باشد... و چنانچه مردم شام کسی را [برای خلافت] انتخاب کردند، شما هم ورا بپذیرید.»<sup>(۱۴)</sup> و در آخر نیز مجبور شد از بصره فرار نماید.<sup>(۱۵)</sup> نیروهای شام که در مکه با زیریان درگیر بودند و حتی دیوانه‌وار خانه خدا را نیز با منجنیق به آتش کشیده بودند، به محض خبردار شدن از وقایع شام، از جنگ دست برداشته و با ابن‌زبیر آشتی نمودند.<sup>(۱۶)</sup>

در نتیجه این گریز، میراث خلافت از دست سفیانیان

امویان می‌دانست. از این‌رو، کناره‌گیری معنادار معاویه از قدرت، امری که با عقاید و افکار رایج دربار اموی به هیچ‌وجه سازگار نبود، نیازمند ارزیابی بیشتر بوده و از نظر بحث حاضر دارای اهمیت است.

برخی به نقش معلّم خصوصی او به نام عمر مقصوص، اشاره کرده‌اند؛ به این صورت که وقتی مردم با معاویه دست بیعت دادند، او با معلّم خود در این‌باره مشورت کرد و معلم در پاسخ به او گفت: «یا به عدالت رفتار کن و یا کناره گیر». پس از این سخن بود که معاویه برای مردم خطبه خواند و در آن، استعفای خود را اعلان نمود. امویان نیز وقتی فهمیدند که این استعفا به راهنمایی مقصوص انجام گرفته است، اورادستگیر نموده و زنده به گور کردند. (۲۱)

ولی کناره‌گیری او با اعتراض آشکار بر جنایت‌های نیاکانش نسبت به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نمی‌تواند تنها تحت تأثیر رهنمودهای استاد وی صورت گرفته باشد؛ زیرا معاویه بزرگ‌شده‌ی شام و خاندان اموی بود و امویان تلاش داشتند فرزندان خود و مردم شام را با دشمنی خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بر حق جلوه دادن خودشان پرورش دهند. چنان‌که همین معاویه، پیش از ورود اسرای اهل بیت به شام، شناختی از اهل بیت پیامبر نداشت. از جمله هنگامی که امام سجاد علیه‌السلام می‌خواست در مسجد اموی شام سخنرانی نماید و یزید با درخواست ایشان مخالفت نمود، معاویه آنجا حضور داشت و به یزید گفت: «پدر! مگر خطبه خواندن او چه قدر مهم است، اجازه بده تا صحبت کند.» یزید، به ناچار در پاسخ فرزند خود و مردم حقیقتی را بیان داشت و گفت: «شما مقام اینها را نمی‌دانید؛ اینان دانش و فصاحت را (از پدرانشان) به ارث برده‌اند، اگر خطبه بخواند می‌ترسم فتنه‌ای به وجود آید.» (۲۲)

و یا در جایی دیگر نیز از یزید نقل شده است که گفت: «وی از خاندانی است که حقیقت علم را دریافته‌اند.» (۲۳)

خارج گردید و مروان بن حکم همان‌گونه که در شعر خود نیز اشاره نموده بود، با استفاده از فرصت، قدرت را به دست گرفت و با زور سرنیزه توانست فشارهای خارجی و اختلافات داخلی را تا حد زیادی مهار نماید. (۱۷)

تعصبات قبیله‌ای (که بیشتر از سوی خلفا، آن‌هم برای سرگرم نگه داشتن مردم، به آن دامن زده می‌شد)، (۱۸) در این اختلاف نمایان‌تر گردید. از همین‌رو، وقتی مروان به حکومت رسید، اولین کار او لشکرکشی بزرگی بود که به کمک کلبیان بر ضد قیسیان انجام داد. آنها از قبایل بزرگی بودند که در سایه حکومت امویان می‌زیستند، ولی در آن زمان، بسیاری از قیسیان، به دستور ضحاک بن قیس، با زبیریان بیعت کرده بودند و ضحاک در منطقه «مرج راهط»، یکی از مناطق شام، مستقر بود که مروان به قدرت رسید و او برای سرکوبی فتنه ضحاک، با همکاری کلبیان جنگ خونینی را به راه انداخت و به گفته طبری، «شامیان در آن روز کشتار بزرگی کردند و هیچ قبیله‌ای همانند آن روز کشته نداده بودند.» (۱۹)

اثر این کشتار و جنگ هنگامی ظاهر شد که لشکر شام در برابر سپاه مختار ثقفی قرار گرفت. عمیر بن حباب سلمی که از قیسیان بود و در جانب چپ لشکر ابن زیاد قرار داشت، «شبانگاه با ابراهیم بن اشتر فرمانده سپاه عراق، دیدار کرده، به او دست بیعت داد و تعهد نمود که در هنگام شروع جنگ با وی همکاری نماید.» (۲۰) و چنین شد که لشکر ابن زیاد نیز شکست خورد و خود او با فرماندهان دیگر کشته شدند.

بنابراین، اختلافات درونی بیشتر تحت تأثیر کناره‌گیری معاویه از قدرت به وجود آمد؛ زیرا او وقتی به خلافت رسید، با اعتراض نمودن بر جنایت‌های گذشته امویان، نه تنها از قدرت کناره‌گیری نمود، بلکه حاضر نگردید هیچ‌کسی را به عنوان جانشین خود انتخاب نماید و چنین کاری را نوعی همکاری بر ظلم و جنایت بیشتر

این نوع گفت‌وگو، در ظاهر، بی‌خبری معاویه را از جایگاه و حق اهل بیت پیامبر ﷺ نشان می‌دهد. در حالی که او هنگام کناره‌گیری از قدرت، خاندان پیامبر را شایسته‌ترین افراد برای خلافت اسلامی می‌داند که نیاکان او غاصبانه و بدون آنکه شایستگی داشته باشند، در جای آنان نشسته‌اند.

حال چه عاملی باعث شناخت درست و تصمیم واقع‌بینانه معاویه گردیده بود؟

هرچند در این باره، مطلب روشنی وجود ندارد، ولی مقایسه نوع سخنان معاویه درباره سخنرانی امام سجاد علیه السلام با آنچه هنگام استعفای خود بیان کرد، نشان می‌دهد که آگاهی او نسبت به وقایع اسلامی، بیشتر مرهون همین چند سال اخیر بوده است که در آن سال‌ها، فضای اجتماعی و سیاسی شهر شام پس از واقعه عاشورا و ورود اسرای اهل بیت علیه السلام تفاوت اساسی یافته بود؛ زیرا پیش از آن، خاندان اموی و شامیان، اسلام را تنها با تبلیغات حاکمان اموی می‌شناختند و این حضور آگاهانه اسرای اهل بیت بود که توانست جنایت‌های امویان را تا اندازه زیادی افشا نموده و چهره واقعی آنان را برای مردم آشکار سازند.

### عوامل بیرونی

اختلاف‌های درونی، امویان را هر روز ضعیف‌تر می‌ساخت که در نتیجه آن، فرصت مناسبی برای مردم معترض به وجود آمد تا جایی که آنان با قیام‌ها و شورش‌های پیاپی خود، حاکمان اموی را با تهدید جدی مواجه نمودند. از جمله با مرگ یزید، مردم مدینه (در قیام حرّه)، توابع و مختار (در عراق) و همچنین زبیریان (در مکه) جنگ‌های بزرگی را برضد خلفای اموی به راه انداختند. در سال‌های آخر نیز علویان و عباسیان، دست به قیام زدند تا آنکه آخرین خلیفه اموی (مروان بن محمد معروف به مروان حمار)، به دست عباسیان کشته شد (۲۴) و

با کشته شدن او، حکومت امویان رسماً پایان یافت. بررسی تفصیلی علل و عوامل قیام‌ها و نقش عاشورا و عزاداری‌های عصر ائمه علیهم السلام در آنها نیازمند نوشتار مستقلی است که در جای خود بحث شده است، آنچه به اجمال می‌توان گفت اینکه قیام حرّه در ظاهر تحت تأثیر عواملی از جمله نفوذ زبیریان، بردن «صوفی» (۲۵) توسط عمال یزید از مدینه به شام، برگشتن نمایندگان از شام و افشا شدن چهره ضد دینی حاکم اموی (یزید) قرار داشت. (۲۶) اما تأثیر افشاگری‌ها و عزاداری‌های اهل بیت و بنی‌هاشم، از عوامل مهم در آگاهی مردم مدینه و تحریک آنان برای قیام برضد امویان به شمار می‌آید.

همچنین به خاطر روحیه انقلابی در مردم عراق، بخصوص کوفیان، که باعث به وجود آمدن قیام‌های بسیاری گردید، تصمیم‌گیری اصلی رهبران قیام‌های توابع و مختار، تحت تأثیر مستقیم قیام عاشورا قرار داشت.

در تأثیرپذیری قیام‌های علویان از عاشورا هم شک نیست، بخصوص آنکه عزاداری شهدای کربلا نیز نزد آنان اهمیت خاصی داشت؛ زیرا علویان در مجموع به خاطر شهادت حسین بن علی علیه السلام و انتسابشان به پیامبر اکرم ﷺ، بیش از دیگران داعیه خون‌خواهی و کسب خلافت را داشتند، به گونه‌ای که در فاصله سال‌های ۱۰۰ تا ۱۳۲ هجری، زید بن علی، یحیی بن زید و همچنین عبدالله بن معاویه از نوادگان جعفر طیار و... قیام‌های خونینی را برضد امویان به راه انداختند، ولی در آخر، این عباسیان بودند که با ساقط نمودن حکومت امویان، نشان پیروزی را به دست گرفتند.

### نقش عاشورا و عزاداری عصر ائمه علیهم السلام در پیروزی

#### عباسیان

در آن زمان، بنی‌هاشم چند گروه را تشکیل می‌دادند:

### زمینه‌های پیروزی عباسیان

دست‌یابی عباسیان به خلافت و حکومت اسلامی از یک‌سو، مرهون قیام‌های پیوسته علویان و شیعیان بر ضد امویان بود. هرچند تمامی قیام‌ها در آخر نافرجام ماند، ولی هریک ضربه‌های سنگینی بر حکومت شام وارد نمود؛ بخصوص آنکه هرچه زمان می‌گذشت دامنه قیام‌ها نیز توسعه می‌یافت و شانس موفقیت آنان بیشتر می‌شد؛ چنان‌که عبدالله بن معاویه توانست مناطق وسیعی از ایران را تصرف نماید که ابوالعباس سفاح، منصور عباسی و عبدالله بن علی نیز با او همکاری داشتند و عبدالله ضمن گماشتن علویان بر ولایات، منصور را نیز بر ولایت یکی از شهرها به نام «ایذه» منصوب نمود.<sup>(۳۴)</sup>

از سوی دیگر، عباسیان برای رسیدن به پیروزی نهایی سیاست زیرکانه‌ای در پیش گرفته بودند. آنان سال‌ها پیش برای رسیدن به چنین آرزویی برنامه‌های پنهانی داشتند، به همین خاطر در قیام‌های علویان نقش فعال و نمایانی نمی‌گرفتند تا با امویان در ظاهر مشکلی پیدا نکنند. در آغاز، محمد بن علی بن عبدالله، مؤسس دولت عباسی، در منطقه دورافتاده و در عین حال مهم و استراتژیک «حمیمیه» - دهکده‌ای در جنوب شام بر سر راه مدینه به شام و مصر - مستقر شد و در آنجا اولین سازمان سرّی و بزرگ تبلیغاتی عباسی را به راه انداخت.<sup>(۳۵)</sup>

آنان در آغاز راه نیاز داشتند تا از نفوذ علویان بهره ببرند؛ از این‌رو، جلسه مهمی بین آنان با بنی‌الحسن در منطقه ابواء (محل دفن مادر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در حدود سال ۱۲۶ برگزار شد که در آن، تمامی بزرگان بنی‌هاشم بجز امام صادق علیه‌السلام حضور داشتند و از عباسیان نیز کسانی همانند ابراهیم امام، ابوالعباس سفاح، منصور و... آنجا بودند که پس از شور و گفت‌وگو، محمدنفس زکیه به عنوان خلیفه دولت آینده تعیین شد و همگی با او بیعت نمودند؛<sup>(۳۶)</sup> تنها امام صادق علیه‌السلام بود که با آگاهی از

بنی‌الحسن (فرزندان و نوادگان حسن بن علی علیه‌السلام)، که در رأس آنها اشخاصی همانند محمد معروف به «نفس زکیه» و برادر او ابراهیم قرار داشتند؛ بنی‌الحسین (فرزندان حسین بن علی علیه‌السلام) که بیشتر از فرمان امامان شیعه پیروی می‌کردند (این دو گروه به «علویان» نیز شهرت داشتند)؛ و بنی‌العباس که نسبتشان به عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌رسید و افراد شاخص آنان از سال صد هجری به بعد به ترتیب عبارت بودند از: محمد بن علی بن عبدالله بن عباس مؤسس و برنامه‌ریز اصلی دعوت عباسی که تا سال ۱۲۵ هجری برای پیروزی عباسیان تلاش‌های بسیاری انجام داد؛<sup>(۲۷)</sup> ابراهیم بن محمد که جانشین پدرش بود و در زمان مروان حمار، به خاطر نامه سرّی که به یکی از فرماندهان خود (ابومسلم) فرستاده بود و این نامه به دست مروان رسید، زندانی گردید و پس از آن مسموم شد؛<sup>(۲۸)</sup> ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی از سال ۱۳۲ تا ۱۳۷ و منصور دومین خلیفه عباسی از سال ۱۳۷ تا ۱۵۸،<sup>(۲۹)</sup> که هر دو از فرزندان محمد بودند. برنامه‌ریزی اصلی عباسیان متوجه سرنگونی حکومت امویان و دست‌یابی به خلافت اسلامی بود.<sup>(۳۰)</sup> آنان برای رسیدن به این هدف، سیاست‌های زیرزمینی و مخفیانه‌ای را دنبال می‌کردند، به گونه‌ای که تا آماده نشدن زمینه‌های موفقیت و پیروزی، دست به هیچ قیامی نزدند. آنها با فرزندان محمد حنفیه رابطه نزدیکی داشتند و گفته شده است که ابوهاشم (عبدالله بن محمد بن حنفیه) محمد بن علی را به عنوان جانشین خود انتخاب کرده بود،<sup>(۳۱)</sup> هرچند در صحت این ادعا تردید است.<sup>(۳۲)</sup> همچنین در سال‌های آخر با بنی‌الحسن نیز رایزنی‌هایی داشته و با آنان به توافق‌هایی رسیده بودند.<sup>(۳۳)</sup> تنها بنی‌الحسین علیه‌السلام به رهبری امام صادق علیه‌السلام مانده بود که با هیچ‌یک از آنان همکاری نداشتند.

گذشته از آن، عباسیان در برابر قبر امام حسین علیه السلام و عزاداران آن حضرت نیز حساسیت خاصی داشتند، به گونه‌ای که دو بار قبر امام علیه السلام را خراب کردند. (۴۱)

### شعارهای عباسیان

با وجود آنکه بنی‌عباس، پس از تثبیت قدرتشان، ستم‌های فراوانی را بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بخصوص امامان شیعه روا داشتند، اما در آغاز قیام خود، از نیرو و نفوذ آنان بهره‌فراوانی بردند. به همین خاطر، مردم خراسان به خاطر گرایش زیادی که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، توجه عباسیان را بیشتر جلب نمودند و آنان برای جذب بیشتر علویان و دوستان اهل بیت، سه مسئله مهم را در دستور کار قرار دادند. مردم خراسان در سوگ شهدای اهل بیت سیاه‌پوش گردیدند و درصدد بودند که انتقام خون شهدا گرفته شده و خلافت به خاندان پیامبر برگردد؛ عباسیان نیز جامه سیاه را لباس رسمی سربازان خود قرار داده و پوشیدن آن را برای آنان به عنوان لباس عزا الزامی کردند و شعار دادند که ما برای خون‌خواهی شهدای اهل بیت قیام نموده و خلافت را به شخص دارای صلاحیت از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار می‌کنیم.

#### ۱. معنای «الرضا من آل محمد» در دعوت عباسیان

«الرضا» مصدر رضی برضی، به معنای «انتخاب شده و پسندیده شده» است (۴۲) و ترکیب آن با «آل محمد» به معنای فردی شایسته و برگزیده‌ای از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود.

شعار «الرضا من آل محمد» که در قیام‌های زیادی وجود داشت، به همین معنا بود که پس از پیروزی، حکومت را به فردی شایسته از خاندان پیامبر واگذار نمایند و نام نبردن از شخص معین، به خاطر تقیه برای حفظ جان او صورت می‌گرفت، (۴۳) و یا احتمالاً غرض سیاسی در کار

سیاست‌های پشت پرده عباسیان، نه تنها در این جلسه حضور نیافت و بیعت نمود، بلکه پیوسته علویان را از عواقب این کار برحذر می‌داشت. ولی بنی‌الحسن به نصایح امام علیه السلام گوش ندادند و حتی، طبق نقل، وقتی خواستند امام علیه السلام را به جلسه دعوت کنند، عبداللّه بن حسن گفت: «نمی‌خواهیم جعفر (امام صادق علیه السلام) در جلسه حضور یابد؛ زیرا اگر او بیاید ممکن است با برنامه شما مخالفت نماید.» (۳۷)

حال آنکه عباسیان در اعلام همکاری با علویان، هیچ‌گونه صداقتی نداشتند، چنان‌که وقتی حکومت را نیز در دست گرفتند، اقدام به قلع و قمع علویان کردند. اولین کسانی که به دست آنان کشته شدند، از بنی‌الحسن بودند؛ افرادی مانند نفس زکیه که حتی وقتی سر او را نزد منصور بردند دستور داد در چشمان او میخ بکوبند. (۳۸) پس از آن نیز ظلمی که آنان در حق خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نمودند حتی در حکومت بنی‌امیه سابقه نداشت؛ چنان‌که مأمون عباسی در نامه‌ای خطاب به عباسیان نوشته است: «ما و آل‌علی، همان‌گونه که می‌دانید همدست بودیم، تا آنکه خداوند حکومت را برای ما مقدر نمود. پس ما آنان را ترساندیم، بر آنها سخت گرفتیم و بیشتر از بنی‌امیه، آنها را کشتیم. وای بر شما! بنی‌امیه تنها کسی را می‌کشتند که به روی آنان شمشیر می‌کشید، ولی ما عباسیان آنها را گروه گروه کشتیم، همانا درباره استخوان‌های بنی‌هاشم - در روز باز پسین - از شما سوال خواهد شد که آنها به چه جرمی کشته شدند؟! و نیز جان‌هایی که در رود دجله و فرات ریخته شدند، جماعتی که در بغداد و کوفه زنده به گور شدند...» (۳۹)

منصور دومین خلیفه عباسی نیز به امام صادق علیه السلام گفته بود: «قطعاً تو را می‌کشم و حتماً خانواده‌ات را از بین می‌برم و حتی کسی از شما را که قامتش به اندازه تازیانه‌ای باشد، بر روی زمین باقی نمی‌گذارم.» (۴۰)



بود تا کسی متوجه اهداف نهایی قیام نگردد.

بیشتر قیام‌های علویان با این شعار آغاز گردید؛ از جمله عبدالله بن معاویه وقتی در کوفه قیام کرد، از مردم به «الرضا من آل محمد» بیعت گرفت. (۴۴)

حسین بن علی (شهید فخر) که در عصر عباسی قیام نمود، هنگام بیعت گرفتن از مردم گفت: «با شما بر کتاب خدا و سنت رسول خدا بیعت می‌کنم... و شما را به سوی "الرضا من آل محمد" فرامی‌خوانم.» (۴۵)

محمد بن ابراهیم نیز در قیام با ابوالسرایا، از مردم کوفه بر اساس همین شعار بیعت گرفت. (۴۶)

به غیر از علویان کسانی دیگر نیز از این شعار بهره می‌بردند؛ از جمله ابومسلم خراسانی با استفاده از همین شعار به حمایت عباسیان برخاست؛ چنان‌که ابن‌خلدون می‌نویسد: «عبدالله بن معاویه هنگامی که از سپاه مروان حمار در شیراز شکست خورد به خراسان رفت: «طمعاً فی ابي مسلم لانه كان يدعوا إلى الرضا من آل محمد»؛ به خاطری که ابومسلم مردم را به «الرضا من آل محمد» فرامی‌خواند. (۴۷)

عبدالله بن معاویه فکر می‌کرد می‌تواند با ابومسلم همدست شود؛ زیرا هر دو با شعار واحد قیام کرده بودند، غافل از آنکه هدف آن دو از این شعار کاملاً متفاوت بود؛ از این رو، ابومسلم نه تنها با معاویه همکاری نکرد، بلکه او را زندانی نمود و از بین برد. (۴۸)

عباسیان در آغاز مردم را به نام خود می‌خواندند، (۴۹) ولی دیدند با وجود علویان که مقبولیت بیشتری نزد مردم دارند، اگر مردم را آشکارا به نام خود دعوت کنند توفیقی نخواهند داشت؛ از این رو، با شعار «الرضا من آل محمد» از مردم برای فرد مورد نظر خود بیعت می‌گرفتند، بدون آنکه از کسی نام ببرند. چنان‌که محمد بن عبدالله (امام عباسی) به داعیان خود سفارش می‌کرد که مردم را به «الرضا من آل محمد» بخوانید و در پاسخ کسانی که

می‌خواهند «رضا» را بشناسند بگویند ما تقیه می‌کنیم و نمی‌توانیم نام او را ببریم. (۵۰)

هنگامی که او نمایندگانی را برای دعوت مردم خراسان فرستاد، به گفته دینوری، به آنان دستور داد: کار خود را برای هیچ کس فاش نکنید، مگر پس از آنکه پیمان‌های محکمی از آنان برای حفظ اسرار بگیرید. آنها با همین برنامه سرّی توانستند در مناطق وسیعی از خراسان، مردم را به بیعت با خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دعوت نمایند، تا آنکه تعداد زیادی از مردم دعوت آنان را پذیرفتند. (۵۱)

مردم تنها هنگامی به اهداف واقعی عباسیان پی بردند که آنان پس از شکست امویان، رسماً خود را به عنوان خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و وارث خلافت قلمداد نمودند؛ چنان‌که وقتی ابوالعباس سفاح، هیأتی را همراه عبیدالله بن حسین، از نوادگان امام سجاد علیه‌السلام، به خراسان نزد ابومسلم فرستاد، سلیمان بن کثیر، یکی از داعیان عباسی، به عبیدالله گفت: «ما درباره خلافت شما به اشتباه رفتیم و بیعت را در جای عوضی قرار دادیم، بیاید تا با شما بیعت نموده و مردم را به سوی شما بخوانیم.» (۵۲)

هرچند در ظاهر عبیدالله فکر نمود که او قصد توطئه دارد، ولی اطلاع یافتن عباسیان از این قضیه و کشته شدن سلیمان توسط آنان، (۵۳) نشان می‌دهد که سخنان او حکایت از واقعیتی داشت که حتی برای افراد نزدیک بنی‌عباس تا آن زمان پوشیده مانده بود. به همین خاطر، علویان پس از به حکومت رسیدن عباسیان، فوری دست به قیام زدند و در قیام محمد بن عبدالله (نفس زکیه) مردم خراسان از وی حمایت نموده و بیعت خود با عباسیان را شکستند؛ تا آنکه منصور سر «محمد دیباج» (برادر مادری عبدالله محض) را به نام سر «نفس زکیه» به خراسان فرستاد و با دیدن آن، مردم از قیام نمودن با محمد در برابر منصور، منصرف شدند. (۵۴)

۲. داعیه خون خواهی شهدای اهل بیت علیهم السلام

داعیه خون خواهی شهدای اهل بیت، بخصوص شهدای کربلا، در آغاز، توسط توابین و مختار مطرح شد و پس از آن نیز در قیام های علویان، همانند قیام زید بن علی، یحیی بن زید و دیگران، این شعار، جدی تر مطرح گردید. ولی با شکست قیام ها و به شهادت رسیدن بزرگان علوی، حس انتقام گیری از امویان و خون خواهی شهدای اهل بیت در مردم بیشتر تقویت شد. به نوشته یعقوبی، «با کشته شدن زید، شیعیان خراسان به جنبش درآمدند، برنامه هایشان آشکار شد و هواخواهان زیادی پیدا کردند. کارهای بنی امیه و ستم های آنان بر خاندان پیامبر را، برای مردم بازگو می کردند و شهری نماند جز آنکه این اخبار به آنجا رسید و...» (۵۵)

مسعودی نیز با اشاره به کشته شدن یحیی می نویسد: «آن سال در خراسان فرزندی به دنیا نیامد جز آنکه نام او را یحیی یا زید نهادند.» (۵۶)

ابومسلم در چنین فرصتی دست به قیام زد. او پس از پایین آوردن پیکر یحیی از دار و کفن و دفن وی، در پی دستگیری قاتلان یحیی برآمد. به این منظور، دفاتر دولتی را در برابر خویش نهاد و اسامی تک تک افرادی را که در قتل یحیی دست داشتند، پیدا نمود و دستور داد آنها را بکشند. (۵۷) داعیان عباسی نیز اعلان کردند که خون خواهی شهدای اهل بیت از اهداف اساسی قیام آنان است. به گفته ابوالفرج، «نخستین چیزی که داعیان عباسی در تبلیغ خویش مطرح می کردند، شرحی از فضایل علی بن ابی طالب و خاندان وی و جنایات فجیع بنی امیه در حق آنان بود.» (۵۸)

قحطبه بن شیبب، از سرداران عباسی در خراسان، برای تحریک مردم بر ضد امویان، به آنها خطاب می کرد: «ای مردم خراسان! آیا می دانید به جنگ چه کسانی می روید؟ شما به سوی بازماندگان قومی می روید که کعبه را آتش

زدند... خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که پرهیزگار و نیکوکار بودند، دچار رنج و بیم کردند و خداوند شما را بر آنها مسلط نمود، تا از آنان انتقام بگیرید و آنها را کیفر دهید؛ زیرا شما خونخواه مظلومانید.» (۵۹)

و هنگامی که مروان حمار کشته شد و سر او را نزد سفاح آوردند، او در سخنانی گفت: «دیگر از آمدن مرگ باکی ندارم، در حالی که در برابر کشته شدن حسین علیه السلام و خاندان علی علیه السلام دو صد نفر از امویان را کشته ام. به خاطر شهادت پسر عمم زید بن علی، جنازه هشام را از قبر بیرون آورده و سوزانده ام و مروان را نیز در برابر برادر امیر کشته ام.» (۶۰)

## ۳. رمز سیاه پوشی بنی عباس

پوشیدن لباس سیاه در عزا و سوگواری، از صدر اسلام مرسوم بود؛ از جمله، پس از جنگ احد، زنان مدینه لباس سیاه پوشیده و برای شهدای خود گریه می نمودند. (۶۱) در سوگ جعفر طیار، همسر وی لباس سیاه پوشید و پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه داده بود که تا سه روز بر جعفر گریه و عزاداری نماید. (۶۲) پس از آن این رسم در سوگواری های خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه یافت و در زمانی که زید و یحیی نیز به شهادت رسیدند، شیعیان و دوستان اهل بیت در سوگ آنان لباس سیاه را به نشانه عزا پوشیدند؛ چنانکه مقریزی می نویسد: «زمانی که زید بن علی کشته شد، شیعیان لباس سیاه پوشیده و نخستین کسی که در سوگ زید سیاه پوشید، پیر بنی هاشم در وقت خویش، فضل بن عبدالرحمان بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم، بود...» (۶۳)

عباسیان نیز برای نشان دادن اینکه قیامشان تنها برای انتقام خون شهدا و برگرداندن حکومت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است، از یک سو، نخستین وزیر خود ابومسلم خلال را «وزیر آل محمد» و ابومسلم خراسانی را «امین» یا «امیر آل محمد» نامیدند. (۶۴) و از طرف دیگر،

سیاه‌پوشی را نزد پیروانشان ترویج کردند، تا نشانگر حزن و اندوه آنان در سوگ شهدای اهل بیت باشد. (۶۵) در این میان، ابومسلم خراسانی اولین کسی بود که پس از کشته شدن زید و یحیی، به پوشیدن لباس سیاه دستور داد و پس از آن، سیاه‌جامگان عباسی، به صورت گسترده به وجود آمد. در ابتدا «ابومسلم به غلامش - ارقم - دستور داد

هرچند سیاه‌پوشی مردم حقیقتاً نشانه سوگوار بودن آنان به شمار می‌رفت و آنها به خاطر علاقه و محبتی که به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشتند، نمی‌توانستند در برابر مصیبت‌های آنان بی‌تفاوت باشند، اما این سیاه‌پوشی برای عباسیان به یک امر سیاسی و تبلیغاتی تبدیل شده بود. به همین خاطر، امامان شیعه و علویان در رفتار و گفتارشان چنین رفتارهایی را نفی می‌نمودند. چنان‌که از حدیفه بن منصور نقل شده است که گفته است: «در شهر حیره نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که فرستاده ابوالعباس سفاح، خلیفه عباسی، به سراغ حضرت آمد و وی را به دربار خلیفه فراخواند. حضرت بارانی‌ای خواستند که یک طرف آن سیاه و طرف دیگر سفید بود و پس از پوشیدن آن فرمودند: آگاه باش! من این را می‌پوشم و می‌دانم که لباس اهل آتش است.» (۶۹)

ایشان در یکی از سفرهای خود به کوفه، در زمان منصور، با لباس سفیدرنگ نزد منصور رفت که با سؤال اعتراض‌گونه او روبه‌رو گردید، چنان‌که صفوان جمال گفته است: «دومین باری که امام صادق علیه‌السلام به کوفه انتقال داده شد و منصور دوانیقی آنجا بود، وقتی امام علیه‌السلام به هاشمیه - مقر منصور - رسید، از استر فرود آمد، سپس به دستور ایشان، استری سفیدرنگ مایل به خاکستری برایش آوردند و ایشان جامه‌ای سفید پوشیده و کلاه سفید بر سر نهاد و با این هیئت بر منصور وارد شد. هنگامی که چشم منصور به حضرت افتاد، گفت: هان به انبیا تشبیه جسته‌ای؟ امام علیه‌السلام فرمود: چه چیز مرا از فرزندان انبیا دور می‌دارد؟...» (۷۰)

عملکرد عباسیان در دوران بعد، نشان داد که پوشش سیاه، پیش از آنکه برای حزن و اندوه آنان در سوگ شهدای اهل بیت باشد، نشان عباسی بودن به شمار

سیاه‌پوشی را نزد پیروانشان ترویج کردند، تا نشانگر حزن و اندوه آنان در سوگ شهدای اهل بیت باشد. (۶۵) در این میان، ابومسلم خراسانی اولین کسی بود که پس از کشته شدن زید و یحیی، به پوشیدن لباس سیاه دستور داد و پس از آن، سیاه‌جامگان عباسی، به صورت گسترده به وجود آمد. در ابتدا «ابومسلم به غلامش - ارقم - دستور داد جامه‌هایی به رنگ‌های گوناگون بپوشد، زمانی که ارقم جامه سیاه پوشید، ابومسلم گفت: در سیاه هیبتی است، و همان رنگ را برگزید تا هم نشانه مخالفت با امویان باشد و هم در قلب ناظران رعب و هیبت افکند؛ و کانوا یقولون هذا السواد حداد آل محمد و شهداء کربلا و زید و یحیی؛ پیوسته می‌گفتند که این سیاه‌پوشی نشانه عزای آل محمد و شهدای کربلا و زید و یحیی است.» (۶۶)

ابن‌اعثم می‌نویسد: «ابومسلم تنها به عنوان سوگواری در ماتم زید و یحیی مردم خراسان را به پوشیدن لباس سیاه دستور داد. پس شهری در خراسان نماند جز آنکه تمام مردم آن سیاه پوشیدند و به نوحه و زاری برای زید و یحیی و بیان چگونگی قتل آنها پرداختند...» (۶۷) استاد جعفر مرتضی نیز با اشاره به اخبار فوق درباره سیاه‌پوشی عباسیان، می‌نویسد: «ما این نظریه را ترجیح می‌دهیم که بگویم حادثه قتل یحیی بن زید و سیاه‌پوشی خراسانیان به مدت هفت روز در سوگ او، عباسیان را تشجیع کرد که برای اظهار حزن و اندوهشان بر آنچه در دولت اموی بر سر اهل بیت آمده است، رنگ سیاه را شعار خود قرار دهند.» (۶۸)

حتی شعار خون‌خواهی شهدای اهل بیت و برگرداندن خلافت به «الرضا من آل محمد» نیز از همین جا ناشی می‌شد؛ زیرا مردم با تأثر از ظلم‌های امویان در حق بنی‌هاشم، در سوگ شهدای اهل بیت لباس سیاه بر تن نموده و به عزاداری می‌پرداختند. عباسیان با استفاده از این فرصت و انتخاب جامه سیاه به عنوان شعار و نماد اصلی

مرثیه‌سرایان و بیانات پیشوایان دین درباره‌ی عاشورا بنگریم، می‌بینیم که توجه به اصول و آموزه‌های اساسی اسلامی، همانند احیای امر به معروف و نهی از منکر، «تولّی» به معنای ضرورت دوستی خاندان پیامبر و شناخت حق آنان و «تبری» به معنای بیزاری از ستمگری و زدودن ظلم، در آنها به صورت جدّی مطرح است.

چنان‌که در عامل بیرونی سقوط امویان که با قیام‌های پیاپی مردمی انجام شد، الهام‌پذیری از قیام عاشورا و رهنمودهای پیشوایان دین آشکارا پیدا بود.

و در نهایت، عباسیان نیز تنها گروهی بودند که توانستند از عزاداری مردم برای شهدای اهل بیت علیهم‌السلام و حزن و اندوه آنان به خاطر مظلومیت بنی‌هاشم، در راه رسیدن به قدرت بیشترین بهره‌برداری را داشته باشند. داعیان عباسی با استفاده از فرصت عزادار بودن علویان در سوگ شهادت زید، یحیی و ابراهیم امام، شعارهای همسان با خواسته‌های عاطفی مردم را برای قیام خود برگزیدند و در نهایت نیز موفق گردیدند با ساقط نمودن خلافت اموی، خلافت عباسی را برپا نمایند.

#### پی‌نوشت‌ها

- ۱- ر.ک. محمدبن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۵، ص ۴۸-۵۳.
- ۲- ر.ک. ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، تعلیق ابوعبدالله علی عاشور، ج ۱۴، ص ۹۰-۹۲؛ محمدبن جریر طبری، همان، ج ۵، ص ۱۲۰-۱۳۰.
- ۳- ابن‌عساکر، همان، ج ۱۴، ص ۹۷.
- ۴- اسماعیل‌بن حماد جوهری، *تاج اللغه و صحاح العربیة*، ج ۱، ص ۲۴۲۵؛ محمدبن مکرم ابن‌منظور، *لسان العرب*، ج ۱۲، ص ۴۰۳؛ ج ۱۵، ص ۵۴؛ ر.ک. حسن عمید، *فرهنگ عمید*، ص ۸۲۵؛ احمد فیومی، *مصباح‌المنیر*، ص ۶.
- ۵- محمدبن مکرم ابن‌منظور، همان، ج ۱۴، ص ۳۰۹.
- ۶- محمد طوسی، *مصباح‌المتجهّد*، ص ۵۳۶؛ محمدبن حسن حرّ عاملی، *وسائل الشیعة*، ج ۱۰، ص ۳۹۸.
- ۷- جمعی از نویسندگان، *المعجم الوسیط*، ص ۶۷، ۲۹۶ و ۵۸۰.
- ۸- سیدروح‌الله موسوی خمینی، *صحیفه نور*، ج ۱۳، ص ۳۲۷.
- ۹- ر.ک. محمد خضری‌بک، *الدولة الأمویة*، صفحات آخر.

می‌رفت. آنها شکل خاصی از سیاه‌پوشی را شعار دائمی خود قرار داده بودند و پس از پیروزی قطعی آنان در زمان منصور، پوشیدن کلاه دراز مخروطی شکل سیاه‌رنگ، برای عباسیان الزامی شده بود.<sup>(۷۱)</sup> و به نوشته مسعودی، در قرن سوم و چهارم، خلیفه عباسی و بزرگان مملکت از کلاه دراز و قبا هردو به رنگ سیاه استفاده می‌کردند.<sup>(۷۲)</sup> همچنین لوای خلیفه رنگ سیاه داشت که با خط سپید بر آن نگاشته بود: «محمد رسول‌الله»؛<sup>(۷۳)</sup> به همین خاطر، فاطمیان در مخالفت با آنان و پیروی از علویان لباس سفید را شعار خود قرار داده بودند.<sup>(۷۴)</sup>

#### نتیجه‌گیری

نقش عاشورا و پس از آن، عزاداری‌های عصر ائمه علیهم‌السلام در سقوط امویان و پیروزی عباسیان، از جهات گوناگون قابل ارزیابی است. از جمله ورود آگاهانه اسرای اهل بیت به شام، باعث دگرگونی‌های اساسی در افکار و اندیشه‌های مردم گردید که بر ناظران تاریخ سیاسی پوشیده نیست. از این رو، کناره‌گیری معنادار معاویه پسر یزید از خلافت، که منشأ بسیاری از اختلافات داخلی گردید، بیشتر می‌توانست متأثر از افشاگری‌های اسرای اهل بیت در قالب خطبه‌ها و عزاداری آگاهی‌بخش، در مدت حضور آنان در شام، باشد؛ زیرا آنچه به نام عزاداری از سوی خاندان پیامبر در شام برگزار می‌شد و پس از آن نیز ادامه یافت و همچنین مرثیه‌هایی که شعرا در سوگ شهدا می‌سرودند، تنها به نقل وقایع عاشورا به عنوان یک مصیبت محدود نمی‌گردید، بلکه مضمون سخنان امامان شیعه علیهم‌السلام، محتوای اشعار شعرای اهل بیت و اظهارنظرهای نویسندگان و اندیشمندان اسلامی در این باره، بیانگر آن است که در عزاداران عصر ائمه علیهم‌السلام به نقش سیاسی - اجتماعی عزاداری، توجه جدی می‌شده است. چنان‌که اگر به محتوای خطابه‌ها و سوگواری‌های اهل بیت، اشعار

- ۱۰- ابن‌عساکر، همان، ج ۶۲، ص ۲۱۰.
- ۱۱- ابن‌الزبیری، **تاریخ مختصرالدول**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۱۵۰؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ج ۳، ص ۸۳-۸۲.
- ۱۲- ابن‌الزبیری، همان، ص ۲۰۹.
- ۱۳- محمدبن جریر طبری، همان، ج ۵، ص ۵۳۰.
- ۱۴- علی‌بن‌ابی‌المکرّم ابن‌اثیر، **الکامل**، ج ۴، ص ۱۳۱؛ محمدبن جریر طبری، همان، ج ۵، ص ۵۰۵-۵۰۴.
- ۱۵- ر.ک: محمدبن جریر طبری، همان، ج ۵، ص ۵۲۲؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۴، ص ۱۳۲.
- ۱۶- ر.ک: محمدبن جریر طبری، همان، ج ۵، ص ۵۰۲؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۴، ص ۱۳۳.
- ۱۷- ر.ک: محمدبن جریر طبری، همان، ج ۵، ص ۵۳۴.
- ۱۸- همان، ص ۳۶۱.
- ۱۹- همان، ص ۵۴۱-۵۴۰.
- ۲۰- همان، ص ۵۵۲.
- ۲۱- ر.ک: ابن‌الزبیری، همان، ص ۱۵۰؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، همان، ج ۳، ص ۸۲.
- ۲۲- حسن‌بن‌علی طبری، «عمادالدین»، **کامل بهائی**، ص ۳۰۰.
- ۲۳- محمدباقر مجلسی، **بحارالانوار**، ج ۴۵، ص ۱۳۸.
- ۲۴- ر.ک: ابن‌اثیر، همان، ج ۴، ص ۳۹۳-۳۹۸ و ۴۰۰-۴۰۷؛ ابوالفداء اسماعیل ابن‌کثیر، **البدایة و النهایة**، ج ۱۰، ص ۴۸-۴۶.
- ۲۵- ر.ک: ابن‌منظور، همان، ج ۱۴، ص ۱۶؛ ر.ک: رسول جعفریان، **تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفاء**، ج ۲، ص ۵۲.
- ۲۶- ر.ک: رسول جعفریان، همان، ج ۲، ص ۵۰۱-۵۰۶.
- ۲۷- ابن‌عساکر، همان، ج ۵۷، ص ۲۸۳-۲۸۴.
- ۲۸- محمدبن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۳۲.
- ۲۹- همان، ج ۸، ص ۵۹.
- ۳۰- ر.ک: احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ج ۲، ص ۴۱-۴۰؛ محمدبن‌علی ابن‌طقطقی، **تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی**، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، ص ۱۹۲-۱۹۳.
- ۳۱- ر.ک: هندوشاه ابن‌سنجر نخجوانی، **تجارب السلف**، ص ۸۹-۸۸.
- ۳۲- ر.ک: سیدجعفر شهیدی، **تاریخ تحلیلی اسلام**، ص ۲۵۹.
- ۳۳- ابوالفرج علی‌بن‌الحسین اصفهانی، **مقاتل الطالبیین**، ص ۱۴۰.
- ۳۴- ر.ک: همان، ص ۱۵۷؛ احمدبن‌یحیی بلاذری، **انساب الأشراف**، ج ۲، ص ۶۳.
- ۳۵- ر.ک: ابن‌طقطقی، همان، ص ۱۹۲.
- ۳۶- ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۴۰؛ محمدبن‌نعمان مفید، **الارشاد**، ترجمه و شرح سیدهاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ ابن‌طقطقی، همان، ص ۱۶۴.
- ۳۷- ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۴۰.
- ۳۸- ر.ک: ابراهیم‌بن‌محمد بیهقی، **المحاسن و المساوی**، ص ۴۸۲.
- ۳۹- سلیمان‌بن‌ابراهیم قندوزی، **ینابیع المودة**، ص ۴۸۴.
- ۴۰- ابن‌شهرآشوب مازندرانی، **مناقب آل ابی‌طالب**، ج ۳، ص ۳۵۷؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۷، ص ۱۸۷.
- ۴۱- ر.ک: محمدبن‌حسن طوسی، **امالی**، ص ۳۳۳؛ ابن‌اثیر، همان، ج ۷، ص ۳۶-۳۷؛ صالح شهرستانی، **تاریخ النبیاحه علی‌الامام الشهید الحسین بن علی علیهما السلام**، ج ۲، ص ۵.
- ۴۲- این‌منظور، همان، ج ۵، ص ۲۳۶؛ جمعی از نویسندگان، **المعجم الوسیط**، ص ۳۵۱.
- ۴۳- ر.ک: محمدباقر مجلسی، همان، ج ۹۹، ص ۲۷۴.
- ۴۴- ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۱۴-۱۱۵.
- ۴۵- همان، ص ۲۹۹.
- ۴۶- ر.ک: عبدالرحمن‌بن‌محمد ابن‌خلدون، **تاریخ ابن‌خلدون**، ج ۳، ص ۲۴۲؛ احمدبن‌علی حسینی ابن‌عنبه، **عمدة الطالب فی أنساب آل ابی‌طالب**، ص ۱۷۲؛ داود سلیمانی‌الغازی، **مسند الامام الرضا**، تحقیق محمدجواد حسینی جلالی، ج ۱، ص ۵۰.
- ۴۷- ابن‌خلدون، همان، ج ۳، ص ۱۲۲.
- ۴۸- ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۱۵.
- ۴۹- ر.ک: احمدبن‌داود دینوری، **اخبار الطوال**، ص ۳۳۳-۳۳۵؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج ۵، ص ۳۱۶.
- ۵۰- ر.ک: احمدبن‌یحیی بلاذری، **انساب الاشراف**، ج ۳، ص ۱۱۴-۱۱۵؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج ۶، ص ۲۷، ۴۵، ۴۶ و ۴۹؛ جلال‌الدین سیوطی، **تاریخ الخلفاء**، ص ۳۱۲.
- ۵۱- احمدبن‌داود دینوری، **اخبار الطوال**، ص ۳۳۵.
- ۵۲- ابن‌اثیر، **الکامل**، ج ۵، ص ۴۳۷؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج ۶، ص ۱۰۴؛ احمدبن‌داود دینوری، **الامامة و السیاسة**، ج ۲، ص ۱۵۰.
- ۵۳- ر.ک: ابن‌اثیر، **الکامل**، ج ۵، ص ۴۳۷؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج ۶، ص ۱۰۴؛ احمدبن‌داود دینوری، **الامامة و السیاسة**، ج ۲، ص ۱۵۰.
- ۵۴- ر.ک: ابن‌خلدون، همان، ج ۳، ص ۲۸۳.
- ۵۵- احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۲۶.
- ۵۶- علی‌بن‌حسین مسعودی، همان، ج ۳، ص ۲۲۵.
- ۵۷- ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۱۵۸.
- ۵۸- ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۲۳۳.
- ۵۹- ابن‌اثیر، همان، ج ۵، ص ۳۸۷.
- ۶۰- علی‌بن‌حسین مسعودی، همان، ج ۲، ص ۲۷۱.
- ۶۱- ر.ک: ابن‌هشام، **السیرة النبویة**، ج ۳، ص ۱۵۹؛ ابن‌کثیر، همان، ج ۴، ص ۶۶.
- ۶۲- ر.ک: احمدبن‌حنبل، **مسند**، ج ۷، ص ۵۹۱، ج ۲۶۹۲۲؛ محمدبن‌حسن حرّ عاملی، همان، ج ۲، ص ۸۸۸.
- ۶۳- احمدبن‌علی مقریزی، **الخطط المقریزیة**، ج ۲، ص ۲۴۰.
- ۶۴- ر.ک: ابن‌شهرآشوب، همان، ج ۳، ص ۳۵۷؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۷، ص ۱۷۸.

- ۶۵- ر.ک. احمدین یحیی بلاذری، همان، ج ۳، ص ۲۴۶.
- ۶۶- ابن شهر آشوب، همان، ج ۳، ص ۳۰۰.
- ۶۷- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه محمدین احمد مستوفی هروی، ج ۸، ص ۳۱۹.
- ۶۸- سیدجعفر مرتضی، زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، ص ۵۵، پاورقی.
- ۶۹- محمدین علی صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۲؛ محمدین یعقوب کلینی، فروع الکافی، ج ۶، ب ۳۴۶، ح ۳، ص ۴۶۰.
- ۷۰- محمدین یعقوب کلینی، همان، ج ۶، باب ۳۴۶، ح ۳، ص ۴۶۰.
- ۷۱- ر.ک. جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۶۲.
- ۷۲- ر.ک. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۸، ص ۱۶۹ و ۳۷۷.
- ۷۳- احمدین مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۵، ص ۲۵۴.
- ۷۴- علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۸، ص ۱۶۹.
- ۱۳۸۳.
- ۱۳۸۳- صدوق، محمدین علی، من لایحضره الفقیه، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۲ق.
- طبری، حسن بن علی، «عمادالدین»، کامل بهائی، قم، مؤسسه طبع و نشر، ۱۳۷۶ق.
- طبری، محمدین جریر، تاریخ الامم والملوک، بیروت، الاعلمی، بی تا.
- طوسی، محمدین حسن، امالی، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
- ، مصباح المتعجد، بیروت، اعلمی، ۱۴۱۸ق.
- عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- غریغورس، ابوالفرج اهرن (ابن الزبیری)، تاریخ مختصر الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- فیومی، احمد، مصباح المنیر، مصر، الازهر، ۱۳۷۴ق.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، قم، محمدی، ۱۳۸۵ق.
- کلینی، محمدین یعقوب، فروع الکافی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۳ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج دوم، بیروت، الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، قاهرة، السعادة، ۱۳۸۴ق.
- مفید، محمدین نعمان، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ترجمه و شرح سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر فرهنگ نشر اسلامی، ۱۳۷۸.
- مقریزی، احمدین علی، الخطط المقریزیه، بیروت، مکتبه احیاء العلوم، بی تا.
- موسوی خمینی، سیدروح الله، صحیفه نور، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
- نخجوانی، هندوشاه بن سنجر، تجارب السلف، ج سوم، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷.
- یعقوبی، احمدین ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، قم، مؤسسه و نشر فرهنگ اهلبیت علیهم السلام، بی تا.
- ابن اثیر، علی بن ابی المکرّم، الکامل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۷ق.
- ابن اعثم، الفتوح، ترجمه محمدین احمد مستوفی هروی، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
- ابن حنبل، احمد، مسند، بیروت: الرساله، بی تا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، بیروت، اعلمی، ۱۳۹۱ق.
- ابن شهر آشوب، محمدین علی، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۲۱ق.
- ابن طقطقی، محمدین علی، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت های اسلامی، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، چ سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ابن عساکر، علی بن حسن بن هبة الله، تاریخ مدینه دمشق، تعلیق ابو عبد الله علی عاشور، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۲۱ق.
- ابن عنبة، احمدین علی حسینی، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، چ دوم، نجف، حیدریه، ۱۳۸۰ق.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل، البدایة و النهایة، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۰۸ق.
- ابن منظور، لسان العرب، قم، ادب الحوزة، ۱۴۰۵ق.
- ابن هشام، السیره النبویه، مصر، مصطفی البانی، ۱۳۵۵ق.
- اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، چ دوم، قم، دارالکتب، ۱۳۸۵ق.
- بلاذری، احمدین یحیی، انساب الاشراف، بی جا، بی تا.
- بیهقی، ابراهیم بن محمد، المحاسن و المساوی، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۴ق.
- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفاء، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
- جمعی از نویسندگان، المعجم الوسیط، چ چهارم، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.